

برانگیخته میشد تا نام شاعر امرداد گو را بپرسد، گفت آقای میرزا مجتبی پسر شیخ عیسی شریعتمداری که در آن موقع پدر و پسر هر دو با هم عضو تندنویسی مجلس بودند. ولی نام روزنامه‌ای که شعر شریعتمداری را برای رضای خاطر ارباب چاپ کرده بود نگفت.

چند سال پیش دوره‌ای از جریده «نامه فرهنگ چاپ طهران» که زیر نظر مرحوم درگاهی در همان زمان مورد بحث چاپ میشد، پیش کسی دیدم و در آن مینگریستم. ناگهان شعر مزبور را در آن روزنامه دیدم و دریافتم چون جریده زیر مسئولیت خودش منتشر میشد نخواستہ بود تظاهری کرده باشد.

شاید کمتر از ده سال از این دسترسی به روزنامه فرهنگ میگذشت موضوع را از مرحوم مینوی سؤال کردم که آیا راجع به مرداد هنوز بر آن نظر چهل و پنج سال پیش باقی هستید یا نه؟

آن مرحوم جواب داد شعر درخواستی بود و برای رضای خاطر آشنائی به نظم درآمد و به یاد نداشتم در جایی چاپ شده باشد ولی از آنچه راجع بدین شعر قریب چهل سال پیش از مرحوم درگاهی شنیده بودم با او سخنی در میان نیاوردم و بطور کلی اطمینان یافتم که او گوینده اصلی شعر امرداد بوده است.

پس معلوم میشود متاعی که در دکان داد و ستد حقیقت معمولا رواج مییابد کمتر کالای حقیقت‌شناسی یا حقیقت‌یابی بوده است بلکه حقیقت‌نمائی و به جای حقیقت‌نهادن چیزی بوده است که گاهی برای تأمین این امر کسانی حاضر بوده‌اند کلمه صحیح متداولی را غلط قدیم مشهور و معروف بنامند و آنچه را به جایش نهاده‌اند صحیح مجبول و مکتوم و نوظهور به حساب بیاورند.

سید محمد محیط طباطبائی

آینده - به احترام حضرت آقای محیط چاپ شد، ورنه مطلب کاملاً کهنه شده است.

حاجی بابای اصفهانی

در باره کتاب «حاجی بابا» حرفهای بسیار زده‌اند و نوشته‌اند کار بجائی کشیده شده است که دانشمندان با بصیرت مغربزمین که در میان آنها اشخاص بی‌غرض و حقیقت‌پرور هم البته پیدا میشوند کتاب «حاجی بابا» را یکی از چهار کتابی دانسته‌اند که در نشان دادن و توصیف اخلاق و رسوم و عادات ملل و اقوام هنوز در دنیای ادب بی نظیر بشمار می‌آیند بدین معنی که پس از «تورات» و «هزار و یک شب» و «ژیل بلاس» کتاب «حاجی بابا» را چهارمین کتاب تشخیص داده‌اند و باید امیدوار بود که

۱- باید دانست که ترجمه فارسی این کتاب یعنی «ژیل بلاس» هم کار میرزا حبیب اصفهانی مترجم شهیر «حاجی بابا» میباشد و هفتاد سال پیش در تهران بجای هم رسیده است ولی عجباً که اسم مترجم دکتر میرزا محمدخان مشهور به «کفری» کرمانشاهانی داده شده است بدون کمترین اشاره‌ای به میرزا حبیب و چنانکه میدانید نظایر این امر بدبختانه نه تنها در مملکت ما بلکه در بسیاری از ممالک دنیا هم دیده شده است و دیده میشود و گرچه نام چنین کار زشتی را «سرقت» گذاشته‌اند ولی «وقاحت» هم بی‌مناسبت نخواهد بود.

در میان خود ما ایرانیها هم صاحب نظران نکته‌سنج و واقع‌بینی پیدا شود که هموطنان خود را امروز (و دیروز و پریروز) بهتر از هر بیگانه دیگری به جهانیان بشناسد و رسم و عادت بیموده و زیسان‌بخش نوس و نثر شدن را از سر ما بیندازند و زیر پا بگذارند و نابود سازید. گوینو درباره کتاب «حاجی بابا» با تحسین و آفرین بسیار سخن رانده و آنرا در ردیف «هزار و یک‌شب» قرار داده (البته در مقام پائین‌تری) و درباره «هزار و یک‌شب» نظری داده که شنیدنی و از این قرار است:

«انسان در هر قدمی که در ممالک آسیا برمیدارد بهتر دستگیرش میشود که بهترین و صحیح‌ترین و دقیق‌ترین و کامل‌ترین کتابی که درباره این قسمت از دنیا نوشته شده است همانا «هزار و یک‌شب» است و دیگر هرگز کتابی که بپای آن برسد و یا نظیر دوری از آن باشد بوجود نخواهد آمد.» همین گوینو در جای دیگر نوشته است؟ که پس از یک سالی اقامت در ایران تصور میکردم ایرانیان را شناختم ولی پس از آنکه سالیان زیادی در آنجا گذراندم دستگیرم شد که آن مردم را ابدأ بجا نیاورده‌ام.»

همین مرد صاحب‌نظر و سنجیده‌گو درباره کتاب «حاجی بابا» چنین نوشته است: «تاکنون بهترین کتابی که درباره اخلاق و اطوار یک ملت آسیائی نوشته شده است بطور قطع و یقین همانا رمان موریه است که «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» عنوان دارد ولی بدیهی است که در مقام مقایسه کتاب «هزار و یک‌شب» را باید کنار گذاشت چون این کتاب با هیچ کتاب دیگری در این نوع قابل مقایسه نیست و مندرجاتش سرتاسر عین حقیقت و واقعیت است و هرگز کتابی که بتواند با آن برابری کند نوشته نخواهد شد ولی اگر این کتاب عظیم‌القدر را بکنار بگذاریم الحق والانصاف که «حاجی بابا» دارای اولین مقام خواهد بود.»

در اینکه پرفسور ادوارد براون مؤلف کتاب بسیار عالی‌قدر «تاریخ ادبیات ایران» و کتابهای مفید دیگر درباره ایران مملکت ما را دوست میداشته است گمان میرود که دیگر هیچ جای شك و شبهه‌ای نباشد. همین مرد که میتوان گفت قسمت عمده عمرش را صرف ترویج و تعریف ادبیات فارسی نموده است در جایی از کتاب سیاحت خود در ایران نوشته است که «من ایرانیان را با وجود معایبشان دوست میدارم». مؤلف کتاب «حاجی بابا» هم مانند استاد بزرگی که ذکرش گذشت در چند مورد بصراحت از علاقه خود به مردم ایران سخن رانده است و رفته رفته در میان ما ایرانیان هم (با آنکه همه میدانیم که الحقیقه مر) طرفداران و دوستانی پیدا کرده است و کم‌کم از مطالعه «حاجی بابا» روبرگردان نیستند و چنان مینماید که قدری دستگیرشان شده است که بقول شاعر:

۲- عین عبارت اکنون در دسترس نیست و نقل به معنی شده است. گویا این جمله را در مقدمه بر «داستانهای آسیائی» و یا شاید در مقدمه بر کتاب مسائرت و سیاحت خود در ایران و ممالک آسیائی دیگر نوشته باشد.

دوست باید که جمله عیب ترا
نه که چون شانه با هزار زبان
و ملتفت شده‌اند همچنانکه درد و مرض احتیاج به پزشک و جراح و دوا و
درمان دارد معایب و نقایص اخلاقی هم محتاج باصلاح است و اصلاح بدون شنیدن و
خواندن و پذیرفتن امکان‌پذیر نیست و تلخی حرف حق را باید بمراتب شیرین‌تر از
مدح و ثنای دروغ و زیان بخش دانست.

اکنون نباید تصور نمود که نگارنده ستایشگر بلاشروط نویسنده کتاب «حاجی‌بابا»
میباشد. وی معتقد است که اولین شرط انصاف و مروت و حتی خیرخواهی این است
که انسان هر مطلبی را مورد سنجش و سبک و سنگین کردن قرار بدهد و اگر آنرا
مطابق با حقیقت یافت پذیرد و اگر دید که غلط و مبنی بر غرضرانی و کزافه است
آنرا نه تنها رد نماید بلکه با وسایلی که در دسترس دارد درصدد برآید که با رعایت
شرایط ادب و متانت آنرا تکذیب نماید و بی‌اساس بودن آنرا باثبات برساند.

از آنجائی که درباره این کتاب اخیر یعنی «سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی» در
این دوره اخیر مطالب زیاد از طرف شادروان مجتبی مینوی و ایرج افشار و آقای یوسف
رحیم‌لو (مقیم تبریز) و گویا دانشمند نامدار ما شادروان استاد عباس اقبال و بساز
دانشمندان دیگری که محتاج معرفی نیستند نگارش یافته و منتشر شده است شاید
ضرورتی نداشته باشد که در اینجا با ذکر مطالب بر طول این گفتار بیفزائیم.

در اینجا من تنها به آنچه شادروان سید جلال‌الدین مؤیدالاسلام (مدیر روزنامه
گرافقدر خود «جبل‌المتین» که سالها چه قبل و چه پس از انقلاب مشروطیت در شهر
کلکته بچاپ میرسید و بدون هیچ شك و تردیدی یکی از شخصیت‌های معدودی بشمار
می‌آید که فعالیت و پشت‌کار و عشق و همت دامنه‌دار و مستمرش از جمله مؤثرترین
اسباب و مقدمات انقلاب گردید) در همین زمینه در مقدمه بر چاپ کلکته ترجمه فارسی
«حاجی‌بابای اصفهانی» نوشته است قناعت خواهد رفت و ضمناً نباید فراموش کرد
که مؤیدالاسلام در آن موقع در مقابل محکمه داورى جهانیان خود را وکیل مدافع يك
نفر اجنبی قرار داده است که زیاد مورد لطف و پسند هموطنانش نبوده است و الحق
جا دارد بگوئیم که بدستور مقدس «قولوا الحق ولو علی انفسکم» عمل کرده است: مؤید
الاسلام در مقدمه بر ترجمه «حاجی‌بابای اصفهانی» مطالب بسیاری نوشته که از آن
جمله است:

«میتوان تصدیق نمود که رمان «حاجی‌بابا» بهترین رمانهای فارسی میباشد
که در این صد سال نوشته شده است چه نقشه جمیع عادات و رسوم و آداب و اخلاق
ایرانیان را با بیانی بسیار شیرین و وضع خیلی دلنشین رسم نموده و خواننده را
علاوه بر تعدیل اخلاق از سوانح و وقایع شیرین محفوظ و متلذذ مینماید. حکایاتی در

۳- راقم این سطور وقتی نوشته این سید جلیل‌القدر را خواند تعجب بر تمجیش افزود زیرا
که متوجه گردید که سخنان مؤیدالاسلام رویهمرفته از همان دست سخنانی است که بعدها در
مقدمه بر کتاب «یکی بود و یکی نبود» آمده است.

کمال شیرینی و عباراتی در منتهای سادگی و بی‌ساختگی که گویا سهل ممتنع است و هم حاوی ادبیات و هم دارای معاورات و اصطلاحات مروجۀ زبان فارسی است؟ و بزرگترین محسناتش آنکه اگرچه از بیراهه‌های رمان خالیست نتوان گفت ولی غالباً حکایاتش را موهوم صرف هم تصور نتوان کرد. «حاجی بابا» اولین رمانی است که با تباین و اختلاف مذاق شرق و غرب به سبک و سیاقی نوشته شده که هم شرقیان را مرغوب و هم غربیان را مطلوب واقع شده است و نیز به‌سنة مختلفه ترجمه نموده‌اند.

«بتصدیق ارباب درایت نمودن مجموعه اخلاقیات و عادات يك جامعه جز به نگارش رمان‌های صحیح برطبق حقیقت از حیز امکان بیرون است.»

«برای اصلاح مفاسد اخلاق يك ملت بهتر از بیانات صادقۀ رمان متصور نمیباشد.»

«رمان برای اصلاح اخلاق يك قوم و ملت بزرگترین آلت است و برای کسب اطلاع از عادات و رسوم يك امت آئینه‌ای روشن‌تر از رمان بنظر نمی‌رسد.»

«چه بسیار رسوم و آداب است که در نزد قومی ممدوح و در نزد قوم دیگری مذموم شناخته میشود اما میتوان گفت که بهترین مصلح مفاسد اخلاق يك قوم همانا رمان است.»

آنچه بعقیده راقم این سطور درباره رمان میتوان گفت این است که رمان خوب میتواند حکم يك درس اخلاقی عملی را برای کسانی که رمان را با فکر و تأنی و تفکر و عبرت‌مینخوانند پیدا نماید و حکم آهک و ساروج را در تربیتی که انسان در خانه و در مدرسه و در کوچه و بازار و در جامعه باید کسب نماید پیدا کند والا اگر تربیت خانوادگی و مدرسه و اطرافیان و جامعه فاسد و خراب باشد تأثیر رمان بهمان نسبت کمتر میشود و رمان جز مایۀ تفریح و مشغولیت خاطر و گذراندن وقت ممکن است تأثیر زیادی نداشته باشد و از طرف دیگر میدانیم که حتی در کتابهای مقدس آسمانی امثال و حکم بمنظور تأدیب و تربیت مردم آمده است و افسوس و صد افسوس که پس از آن همه سالها و قرون هنوز شماره آدمیان گمراه کم نیست.

نکته مهمی که در مقدمه‌ای که ذکرش گذشت و بقلم شادروان مؤیدالاسلام بر «حاجی بابا» نوشته است جلب توجه می‌کند این است که مؤیدالاسلام ضمناً مژده داده است که جلد دوم کتاب هم که «حاجی بابا در انگلستان» عنوان دارد بفارسی بترجمه

۴- البته در اینجا از ترجمۀ فارسی «حاجی بابا» بقلم فارسی‌نویس بزرگم و کم‌نظیر (و الحق میتوان گفت بی‌نظیر) میرزا حبیب اصفهانی سخن در میان است که بلاشک از لحاظ لفظ و عبارت و انشاء حتی بر متن اصلی انگلیسی هم برتری دارد و جای تأسف است که میرزا حبیب پاره‌ای از قسمت‌های اندک کتاب را بترجمه نرسانیده و از ترجمه بجباتی که معلوم است صرف‌نظر کرده و باصطلاح زیرسبیلی گذرانده است.

۵- از بدیهیات است که نگارش چنین رمانهایی فقط در حکم مقدمه و شالوده است والا واضح است که چیزهای مهم دیگری هم در بنای چنین کاخ مبارکی از ضروریات است.

رسیده و بدنبالهٔ جلد اول بچاپ رسیده است و در همانجا تصریح فرموده است که «این حصه ابدأ در نسخ فارسی دیده نشده و در نسخه‌هایی که بتازگی طبع شده موجود نیست و در انگلیسی هم این حصه جداگانه بطبع رسیده است.»

دربارهٔ این جلد دوم «حاجی بابا» گفتنی بسیار است و بشنیدن می‌ارزد و مطالبی موجود است که هنوز در نوشتجات فارسی اعم از کتاب و مجله و روزنامه دیده نشده و ناگفته مانده است و برحسب اتفاق بر راقم این سطور معلوم گردیده است اما بخاطر پرهیز از اطالاهٔ کلام تفصیل آنرا برای قسمت دوم این گفتار می‌گذاریم بعون‌الملک الوهاب. پس به‌قول واگون‌رانهای قدیم تهران نقداً میگوئیم «خبیر با عقبی». بامید آنکه قسمت دوم در شمارهٔ آیندهٔ مجلهٔ بسیار عزیز «آینده» بچاپ برسد میگوئیم «خبیر با عقبی».

دلم نیامد اکنون که اشاره‌ای به واگون‌های قدیم تهران رفت دربارهٔ این واگونها بصورت جملهٔ معترضهٔ خارج از موضوع چند کلمه در اینجا نیاورم. بخصوص که دیگر گمان نمی‌رود که کسانی مانند من به سن و سال نود رسیده باشد و خاطراتی دربارهٔ آن واگونهای چنانی داشته باشد. پس میگوئیم که این واگونها را بلژیکی‌ها ساخته بودند و روی خطوط آهن ولی با دو اسب (بجای برق و نفت و بنزین) از جلو سبزه میدان خیابان قدیم ناصریه را از جلو شمس‌العماره طی میکرد و بطرف میدان توپخانه (نام قدیم) براه میافتاد چون به سربالائی انتهای خیابان ناصریه که به میدان توپخانه میرسید اسبها از عمده سربالائی بر نمی‌آمدند از اسبپائی که در همانجا در کنار جاده مدام سر در توبره بجویدن علف و یونجه سرگرم بودند در جائی که يك در از درهای مدرسهٔ دارالفنون (در بغل عکاسخانهٔ عبدالله میرزای قاجار) باز میشد واگون می‌ایستاد و يك یا دو اسب دیگر هم از همان اسبهای کنار جاده باز به واگون می‌بستند و واگون براه میافتاد و پس از طی سربالائی در ابتدای میدان توپخانه آن دو اسب یدکی را باز میکردند و واگون با دو اسب روی خط آهن در دست راست وارد خیابان برق (نام قدیم) میشد. در وسط این واگونها اطاق تنگ و تاریکی تعلق به جماعت نسوان داشت که زندهای تهران اعم از خانم و کلفت با چادر و چاقچور و روبند و یا نقاب و آن کفشهای چرمی رنگارنگ بی‌پاشنه در دو طرف آن اطاقك چوبی رو بروی هم می‌پکیدند بطوریکه زانوهایشان از دو جانب بهم میخورد و طایفهٔ لاتعدولا تحصای گداها و عاجزپها و سفها و کورها و شلها از دو طرف هجوم می‌آوردند و سوار رکاب میشدند و بهمین طرز و سبک و همان دعاهای آباء و اجدادی يكشاهی می‌طلبیدند تا خداوند صد در این دنیا و هزار در آخرت بدهندهٔ عوض بدهد. من در آن سن طفولیت عشق مفرط به سواری در این واگونها را داشتم و خوب بخاطر دارم که قیمت بلیط پنج شاهی پول سیاه بود و از پول جیب (روزی «سنار» صد دینار) ذخیره میکردم تا سوار بشوم و هر قدر بیشتر سوار برانم و برگشتنی را پیاده براه بیفتم.

سید محمدعلی جمالزاده